

« افغان »

در شعر مرحوم باقی «قایل زاده»

چون مرغ حق ز شاخ محبت فغان کشید
ضد نفاق و تفرقه، تیر و کمان کشید
با دست با همی همه دشمنان کشید
دارید، بهر حفظ دیانت ز جان کشید
سرمشق زندگی، روش آنکسان کشید
گفتند امتیاز نژاد، از میان کشید
این اسم‌ها ز دفتر ملی روان کشید
آئید جمع و مطلب خود شادمان کشید
نا ممکن است خوشه آمال تان کشید
سنگ دُغال بیشتر از لایی کان کشید
همت کنید و مزرعه زعفران کشید
بندی ز نید و جانب دشت و دمان کشید
از گجد و زغر، به تلافی آن کشید
ماشین چو نیست بیل و کلند و ودان کشید
بر انقلاب فکر، همه تیغ زبان کشید
مردانه وار، معنی لفظ از بیان کشید
غیرت کنید و هستی شان از جهان کشید
خیزید، چشم شان ز قفا با سنان کشید
پائی ز نید و سر ز عروق نهران کشید
دستی به جیب برده و مشتی قران کشید
حاتم شوید و بار غم نا توان کشید
این غسل حیض نیست که فصل و گمان کشید
دل سرد گشته خلق، مبادا زیان کشید
یاران مرا به جلگه دیوانگان کشید
با ارتش صداقت خود پاسبان کشید
او را برای تجربه و امتحان کشید

هم میهنان صدای مؤدت عیان کشید
پیران مرز و بوم و جوانان شهر و ده
در منزل شرافت وحدت، شوید جمع
گر اختلاف مذهب و قومی و مسلکی
بوبرک و عمر است و هم عثمان و هم علی
وقت خلافت آن سرور سردار مردمان
پشتون و تاجک و قزل و ازبک و مغل
فقط به نام ملت افغان ستان، همه
تا در زمین سینه نکارید تخم مهر
گر معدن طلا و مس و نقره و انشد
بر کشت کوکنار و حشیش آتش افکنید
دریای گلبهار کف آلود می رود
گر چشمه سار نرفت عبث مانده در زمین
آخر زمین که بسی زیاد است در وطن
از انقلاب خون بگریزید، دوستان
گوئید نقص های حقیقی مملکت
آنانکه دل به دولت بیگانه بسته اند
هر کشوری که چشم طمع دوخته به ما
تاکی چو خون مرده نشینید، بین رگ
ای اغنیا شما گر ازین خاک و ملتید
آخر تفقدی، به یتیم و غریب و عور
ای عالمان ز باب سیاست روید دور
ای حاکمان کمی به وظائف شوید گرم
مجنون عشق لیلی کُھسار کشورم
بهر جلو گرفتن را شی و مُرتشی
«باقی» بدون ریب و فادار میهن است